الفهرس

سرشناسه: رفیعی، ماریه، ۱۳۷۲
عنوان و نام پدیدآور: غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟ درک علمیِ یک رفتار روزمره / ماریه رفیعی
مشخصات نشر: تهران، نشر دیوار، ۱۴۰۴
مشخصات ظاهری: ۱۲۲ ص
شابک: ۱ ـ ۲۵ ـ ۴۸۴۲ ـ ۶۲۲ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتاب‌نامه به صورت زیرنویس
موضوع: روابط بین اشخاص -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Interpersonal relations--Psychological aspects
موضوع: انتقاد شخصی
موضوع: Criticism, Personal
موضوع: فشار روانی -- کنترل
موضوع: Stress management
موضوع: روابط اجتماعی -- جنبه‌های روان‌شناسی
موضوع: Social interaction--Psychological aspects
رده‌بندی کنگره: BF۷۲۴/۳
رده‌بندی دیویی: ۱۵۸/۲
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۱۲۲۱۹۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟

درک علمیِ یک رفتار روزمره

ماریه رفیعی

غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟
درک علمیِ یک رفتار روزمره

نویسنده: ماریه رفیعی

ویراستار: سهند زرشکیان
مدیر هنری: سیمین دلورای
همکاران آماده‌سازی:
چاپ:
تیراژ: نسخه
چاپ اول: پاییز ۱۴۰۴، تهران
شابک: ۱ ـ ۲۵ ـ ۴۸۴۲ ـ ۶۲۲ ـ ۹۷۸

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر دیوار است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

قیمت: تومان

نشانی: تهران، کارگر شمالی،
خیابان چهارم (موازی بزرگراه شهید گمنام)،
نبش صالحی، پلاک ۲

divarpub ۸۸۳۳۳۵۷۸

فهرست

۷ پیش‌گفتار

۱۵ یک: اعتراض با خشونت محدود!
۲۳ دو: دستم نمی‌رسد جز به بلندای قامت تو
۲۸ سه: چینش مهره‌های بازی
۴۱ چهار: خانواده و دیگر طرفین درگیر
۴۷ پنج: رابطه‌ی تب با مرگ
۵۱ شش: قضیه شکل اول، شکل دوم؛ و مابقی
۶۱ هفت: تمایز ظریف واژه‌ها
۸۱ هشت: سیاه‌چاله‌ی رد کمک
۸۵ نه: رهایی‌بخشی یک مورد بدنام
۹۵ ده: گوش سپردن به غرغروی همیشه شاکی
۱۰۲ یازده: وضعیت سفید
۱۱۳ سخن پایانی

۱۱۷ منابع

پیش‌گفتار

تلقی کمابیش رایجی در دنیای روان‌شناسی مطرح است که، با مقداری تسامح، همه‌چیز را زیر سر رابطه می‌بیند. بسیاری از نظریه‌ها و روش‌های درمانی و بهبودبخش حال حاضر براساس همین تلقی شکل گرفته‌اند و کارشان را پیش می‌برند. از رویکردهای متأخری چون طرحواره‌درمانیِ جفری یانگ[1] گرفته تا نظریه‌های روان‌پویشانه‌ای[2] چون روابط ابژه[3] تلاش‌هایی برای فهم همین قسم از سازوکارهای روابط‌اند. ما در رابطه به دنیا می‌آییم و در رابطه می‌فهمیم که روان‌مان چه میزان در مظان آسیب‌پذیری است. روابط، علاوه‌بر این‌که به برآورده شدن نیازهای‌مان می‌انجامند، ما را در چرخه‌هایی تکراری می‌اندازند و گرفتار می‌کنند. اگر به روابط قبلی و حال حاضرمان فکر کنیم، می‌بینیم که گاه بر سر موضوعات همیشگی و تکراری به مشکل برخورده‌ایم و برمی‌خوریم.

1. Jeffrey Young

2. psychodynamics

۳. object relationships؛ رویکردی که بر ارتباطات آدمی با دیگری‌های مهم، همچون مراقبان اولیه‌ی زندگی افراد، تمرکزی ویژه دارد. «ارتباط» هسته‌ی مرکزی این رویکرد است.

روان‌شناسان دهه‌هاست به این نتیجه رسیده‌اند که افراد نیازمند سواد هستند و، شاید در مطالب مربوط به روان‌شناسی به چشم‌تان خورده باشد که، امروزه اصطلاح «سواد رابطه» لق‌لقه‌ی زبان برخی فعالان حوزه‌ی روان است. سواد رابطه ابتدا به دنبال فهم فراوانی مسائل و سپس سراغ ریشه‌های آن می‌رود و می‌خواهد به آدم‌ها یاد بدهد که چه‌طور از چرخه‌های تکراری و اغلب معیوب خلاص شوند یا گرفتارش نشوند.

به نظر می‌آید روابط میل به آشفتگی دارند و برای رسیدن به این مقصود در یک مسیر نامرئی حرکت می‌کنند. بنابراین چندان تفاوت نمی‌کند در کدام وضعیت ارتباطی باشید؛ زیر یک سقف در میان فرزندان و والدین، میان زوجی پنجاه فصل باهم‌دیده یا تازه به‌هم‌رسیده و یا در محیط‌های کاری میان کارمندان، همه‌وهمه اعصاب‌خردی‌های خاص خودشان را دارند. یکی از اعصاب‌خردی‌های شایع و رایج در روابط انسانی پدیده‌ی غر زدن است.

در نگاه اول ممکن است این‌طور به نظر بیاید که غر زدن برای گوینده التیام‌بخش است و در عوض به‌حتم شنونده را می‌آزارد. پرسش راه‌حل‌مدارانه این است که گوینده با چه انگیزه‌ای و به چه دلایلی غر می‌زند. و در ادامه شنونده پس از دریافت این داده چه کاری باید انجام دهد.

ممکن است به نظر برسد غر زدنی که جلویش گرفته نشود یکه‌وتنها می‌تواند رابطه‌ای را به انتها برساند. شاید از زوج‌های به ته خط رسیده در پاسخ به پرسش «چرا و چگونه رابطه‌تان به این‌جا رسید؟» این پاسخ احتمالی را شنیده باشید که «خیلی غر می‌زد، به همه‌چیز غر می‌زد. دیگر نتوانستم تحمل کنم».

در نگاه دوم غر زدن احتمالاً دربردارنده‌ی پیام‌هایی است که گوینده با زبان بی‌زبانی و یا شاید به قدر وسعش به گوش شنونده‌ی نزدیکش می‌رساند.

مبنای کتاب حاضر همین نگاه است و در این کتاب از تلقی‌های سراسر

بدبینانه درباره‌ی غر زدن فاصله گرفته‌ایم؛ نگاهی که می‌گوید غرها را باید در همان قدم‌های اول جدی گرفت و اگر غرشنیده‌های آسیب‌دیده و هنوز کلافه ناراحت نمی‌شوند، کمابیش بهتر است غر را بروزی بااهمیت در نظر گرفت که شاید کارکردهایی هم داشته باشد. غرها شاید بیانی کم‌هزینه و محافظه‌کارانه برای وسط نکشیدن پای تنش به رابطه باشند. در تکرار است که غر تنش‌زا می‌شود و اگر شنونده گوش‌هایی حساس به پیام داشته باشد، عاملیتی نسبی برای جلوگیری از تکرار آن دارد. این مسئله به معنای مسئولیت‌گریزی گوینده نیست. گوینده نیز می‌تواند با اتکا به سواد رابطه یاد بگیرد خواسته‌هایش را، به منظور برطرف شدن نیازهایش، به طرق احتمالاً مؤثرتری به گوش مخاطب برساند. احتمالاً اگر غرهای آدم‌ها را در هر یک از وضعیت‌های ارتباطی‌شان واکاوی کنیم به همین دو مورد می‌رسیم: نیازها و برآورده شدن‌شان.

الف اگر مدام غر می‌زند بی‌پایه‌واساس نیست؛ احتمالاً یکی از نیازها یا خواسته‌هایش نادیده گرفته شده است. اما این بدان معنی نیست که الف روش مناسبی برای مطرح کردن نیازش انتخاب کرده است. غر شمشیر دولبه است؛ ابرازش معتبر است و اثرش کلافه‌کننده.

غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟

احتمالاً یک دسته از مخاطبان غرهای‌مان کسانی‌اند که برای‌مان ارزشمندند و می‌خواهیم رابطه‌مان با آن‌ها از وضعیت نامطلوب فعلی خارج شود.

غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟

دسته‌ی دیگر احتمالاً آن‌هایی هستند که سوهان روح‌اند و با این شکل از در میان گذاشتن احساسات‌مان می‌خواهیم نیازهای برآورده‌نشده‌مان و زنگ هشدار سقوط رابطه را به گوش‌شان برسانیم.

از آشفتگی درآوردن رابطه‌ها نیازمند نوعی اهتمام و کنکاش است. در این کتاب تلاش می‌کنیم ترتیبی دهیم که خوانندگان را به این اهتمام‌ورزی و کنکاش کنجکاو کنیم. اهتمام‌ورزی در دنیای روان، ذهن، مغز و رفتارشناسی می‌تواند همان معنای خودآگاهی را بدهد و کنکاش یعنی سر درآوردن از این مسئله که اگر در یک چرخه‌ی تکراری و معیوب گرفتار شده‌ایم، چرا و به چه دلیل چنین مشکلی برای‌مان ایجاد شده است.

غرغرو ممکن است به حاشیه رانده شود و آن‌چه بیان می‌کند به سبب شکل و شمایل گلایه‌وارش جدی گرفته نشود. در این کتاب می‌خواهیم به خوانندگان یادآوری کنیم که ما به آدم‌های نزدیک زندگی‌مان غر می‌زنیم و کم پیش می‌آید که ساختار روانی‌مان اجازه دهد گوش آدم‌های دور و کم‌دیده را گیر بیاوریم و به آن‌ها غر بزنیم. پس علاوه‌بر شنیدن زنگ خطر غرها می‌توانیم به طور خوش‌بینانه‌ای صمیمیت و نزدیکی پشت آن‌ها را هم بشنویم.

باید بدانیم غرغروها نیز احتمالاً از وضعیت‌شان آن‌چنان راضی نیستند؛ یعنی این‌طور نیست که غر زدن برای آن‌ها خوشایند باشد. این وسط بعید نیست دو اتفاق در جریان باشد: آن‌ها روش دیگری جز غر زدن بلد نیستند یا هنوز امید دارند غرها مفید واقع شوند و تغییراتی ایجاد کنند. کسی که به او غر زده می‌شود اغلب مواقع در لایه‌ی دفاعی فرومی‌رود. به احتمال زیاد از او کم‌کاری یا ندانم‌کاری‌ای سر زده است که حالا در وضعیتی قرار گرفته که دارد ناقوس غرها را می‌شنود.

او چند راه دارد: اول، در مقام انکار بر بیاید و هیچ‌چیز را گردن نگیرد. دوم، اگر فوتبالی است به اصل «بهترین دفاع حمله است» اتکا کند و او نیز غر بزند. و سوم، تأمل و سپس کنکاش کند تا دریابد اوضاع از چه قرار است. سومین راه نیازمند ذهنی آماده و ظرفیت روانیِ آموزش‌دیده‌ای است

که می‌داند بنا بر قانون آنتروپی[۱] رابطه میل به آشفتگی دارد و اگر همین حالا اقدامی نکند، ممکن است اوضاع از کنترل خارج شود.

هر غر پیغامی دارد و آن پیغام نیازی است محقق‌نشده و کم‌امید که هنوز گوشه‌ی چشمی به تغییر شرایط و دیده شدن دارد.

غرها برای که به صدا درمی‌آیند؟ برای کسانی که هنوز می‌شود به آن‌ها امیدوار بود.

غر زدن صدایی امیدوارنه خطاب به عزیزی است که از او انتظار داریم نیازمان را برآورده کند و به ما توجه نشان دهد:

«عزیزم، مدت درازی است که این‌جا نشسته‌ام و می‌خواهم برایت بنویسم و نمی‌دانم چه بنویسم! به‌خصوص که نامه‌های تو همه پر از گله و شکایت از من است. چه‌کار می‌شود کرد؟ با تو تفاهم برقرار کردن کار مشکلی است. به‌هرحال من تو را دوست دارم، خیلی هم دوست دارم و اگر گاهی اوقات از تو می‌رنجم برای این است که از تو بیش‌تر انتظار دارم...

نامه‌ام خیلی طولانی شد اما هنوز خیلی چیزها مانده که به تو نگفته‌ام. این دیگر باشد برای فردا، فردا یک نامه‌ی دیگر می‌نویسم و به بقیه‌ی گله‌های تو پاسخ می‌دهم...

زآن نامه‌ای که دادی و زآن شکوه‌های تلخ
تا نیمه‌شب به یاد تو چشمم نخفته است.»[۲]

این شکوائیه بخش‌هایی از نامه‌های گله‌آمیز فروغ فرخزاد به پرویز شاپور

۱. entropy؛ طبق قانون دوم ترمودینامیک در علم فیزیک سیستم‌های بسته در گذر زمان تمایل به افزایش بی‌نظمی، آنتروپی، دارند. به زبان ساده هر زمان چیزی را به حال خود رها کنیم به بی‌نظمی و آشفتگی تمایل پیدا می‌کند.

۲. مطالب مربوط به فروغ فرخزاد برگرفته از این کتاب‌اند: اولین تپش‌های عاشقانه‌ی قلبم، به کوشش کامیار شاپور، عمران صلاحی، نشر مروارید.

و فریدون فرخزاد است که آن را بهانه‌ای کردیم برای نگریستن به ساختار گله و شکایت.

چه چیزی پشت این شکوه‌ها و گلایه‌هاست؟ آیا تمایزی بین شکوه، گلایه یا غر زدن وجود دارد؟ چه چیزی ما را هدایت می‌کند تا به جای هر رهیافت یا راه ارتباطی دیگری گلایه کردن را انتخاب کنیم؟

برای رسیدن به پاسخ چنین پرسش‌هایی دست به دامان روان‌شناسی، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم ارتباطات شده‌ایم تا انواع بیان نارضایتی را از مکالمات روزمره جدا کنیم، آن‌ها را زیر ذره‌بین آزمایشگاه ببریم، سازوکارشان را بشناسیم و از کشف آن در پیش‌بُرد ارتباطات‌مان بهره ببریم.

این کار به منظور مطالعه‌ی موضوعی است که اگرچه با زندگی روزمره‌مان عجین شده، در پژوهش‌های علمی و ادبیات دانشگاهی، به‌ویژه مطالعات بومی جغرافیای ایران، تقریباً به‌کلی نادیده و بداقبال بوده است.

پژوهش‌های محدود انگلیسی‌زبان تمایزهایی بین کلمات نزدیکی چون غر زدن، شکایت کردن، انتقاد کردن و... برشمرده‌اند، اما جامعه‌ی پژوهشی ایران از رصد چنین تمایزهای فرهنگ‌پایه‌ای به‌کلی غفلت کرده است.

با جست‌وجوی کلمه‌ی «غر» به شماری از مقالات و کتب عامیانه می‌رسید که بعضاً هیچ پشتوانه‌ای برای ادعاهای‌شان رو نمی‌کنند. این کتاب اگرچه پژوهشی دسته‌اول نیست، دست‌کم پیشینه‌ی پژوهشی این حوزه‌ی مطالعاتی را در ایران و سایر کشورها گردآوری و تدوین کرده و مطالب را به زبانی ساده برای مخاطب فارسی‌زبان ارائه کرده است. در این کتاب به نقل صرف پژوهش‌ها و ادبیات دانشگاهی اکتفا نکرده‌ایم و با ذکر مثال‌های متعدد تلاش کرده‌ایم مطالب روان و خودمانی باشند.

عموماً در این کتاب از تجویز پرهیز کرده‌ایم و غالباً به توصیف

کنش‌گفتار[۱]هایی چون غر زدن و شکایت کردن پرداخته‌ایم، زیرا گمان می‌کنیم اول‌قدم هر تغییری می‌تواند شناخت پدیده باشد. مطالعه‌ی این کتاب کمک می‌کند تا سازوکارهای پشت این کنش‌ها، بازیگران آن‌ها و مختصاتی از آن‌ها را بشناسیم. ماحصل این شناخت می‌تواند به کنترل درآوردن نسبی کنش‌های‌مان باشد.

۱. speech act؛ مفهومی کلیدی در زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان که تصریح می‌کند هنگام سخن گفتن فقط به تبادل اطلاعات مشغول نیستیم بلکه در حال انجام یک عمل‌ایم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «قول می‌دهم فردا بیایم» فقط خبر نمی‌دهیم بلکه در حال انجام عمل قول دادن‌ایم. جان آستین، فیلسوف بریتانیایی، در کتاب چگونه با کلمات کار انجام دهیم این نظریه را مطرح کرد.

۱

اعتراض با خشونت محدود!
یا
اساساً غر چیست؟

آرن اسونسون[1]، عکاس امریکایی، شهرتش را مدیون مجموعه‌عکسی است که در آن، پنهانی و پاورچین، دوربین را همچون اسلحه‌ای شکاری پشت پنجره‌ی خانه‌ی همسایه‌ها کاشته و با آن به لحظاتی از زندگی واقعی و بدون روتوش آن‌ها شلیک کرده تا خلوت‌شان را شکار و تصویر کند. برای تحلیل زبان ـ روان‌شناسانه[2]ی گفت‌وگوهای آزارنده بین دو شریک عاطفی شاید چاره‌ای نداشته باشیم جز این‌که، همچون اسونسونِ عکاس، مخفیانه و بی‌آن‌که حضورمان سایه‌ای بر مکالمات دونفره بیندازد، گوش بگذاریم بر لحظات معمولی زندگی روزانه‌ی یک زوج.

سکانس اول: میز شام ـ یک روز معمولیِ آخر هفته

زن میز شام را چیده و از بشقاب‌های لب‌طلایی که رسم روزهای عادی این

1. Arne Svenson
2. psycholinguistics

خانه نیست استفاده کرده است؛ اجازه دهید فعلاً از جنسیت‌زدگی این سکانس صرف‌نظر کنیم و نظم غالب خانه‌های ایرانی برای تقسیم کارهای خانگی را بر هم نزنیم. زن مرد را برای صرف شام صدا می‌زند. مرد درازکش روی مبل، درحالی‌که انگشتش را روی صفحه‌ی موبایل بالاوپایین می‌برد، آوایی در پاسخ بـه زن تولید می‌کند. مرد تکان نمی‌خورد. زن دوباره صدا می‌زند. مرد این‌بار شاید بگوید «الآن» یا چیزی شـبیه «می‌آیم... پا شدم» اما خیزی به سمت آشپزخانه برنمی‌دارد. در این لحظه ممکن است شاهد یک تک‌گویی زیر لب و نامفهوم، یا حتی بلند اما با خشونت محدود باشیم. بگذارید به زبان محاوره و خودمانی این تک‌گویی را «غرغر» یا «نق زدن» بنامیم.

چه چیزی را «غر» می‌نامیم؟

برای رسیدن به این تعریف بد نیست ابتدا سراغی از لغت‌نامه‌ها بگیریم.

لغت‌نامه‌ی دهخدا و فرهنگ معین: آهسته سخن گفتن از سر خشم؛ سخن گفتن اعتراض‌آمیز.

در بخش مترادف‌های یک لغت‌نامه‌ی آنلاین چنین عبارتی به چشـم می‌خورد: عیب‌جویی؛ ایراد گرفتن و اعتراض کردن؛ آزار دادن؛ مرتباً گوشزد کردن.

اما لغت‌نامه‌های انگلیسـی‌زبان این‌طور نوشـته‌اند: یک احسـاس ناخوشـایند که مدت‌زمانی طولانی ادامه دارد؛ ایجاد مزاحمت یا عیب‌جویی مداوم از کسی؛ ایجاد نگرانی، اضطراب، درد یا ناراحتی مداوم و مکرر.(۱)

و کاربران در بخش پیشنهادهای یک لغت‌نامه‌ی آنلاین اضافه کرده‌اند: درد همیشگی و دائم؛ درد مزمن، آزارنده و عذاب‌آور.

بیایید همه‌ی تعاریف را با سناریوِ میز شام آخر هفته کنار هم بگذاریم. در صحنه‌ی میز شام زن چندباری مرد را صدا می‌زند. باید در نظر داشت

که ما عکاسی هستیم که دوربین را برداشته و تنها لحظه‌ای را شکار کرده؛ بدین خاطر از تکرارهای احتمالی قبل از این برداشت هیچ خبر نداریم اما تخیل‌مان را همراه داریم. چه چیزی باعث این تکرار شده؟ بیایید صحنه را کمی عقب ببریم و روی مرد نگه داریم. مرد به درخواست زن پاسخی منطبق بر نیاز او نمی‌دهد. پس زن از سر نیاز و امید به برآورده شدن آن دوباره تکرار می‌کند. چرا مرد پاسخ نمی‌دهد؟ پاسخ این چرا را باید در لحظات خارج از قاب، با تخیل‌مان، دنبال کنیم. آیا نیاز مرد با خواسته‌ی زن منطبق نیست؟ یا پاسخ ندادن فوری به نیاز زن واکنشی به نیازهای پاسخ‌نگرفته‌ی پیشین مرد است؟ دست‌کم فعلاً نمی‌خواهیم این نگاه تحلیلی را دنبال کنیم. در کنار مشاهده‌مان از تکرار پیام‌های زن و میل به پاسخ ندادن مرد می‌خواهیم عنصر تخیل را هم، در کنار تکرار و میل به پاسخ ندادن، لحاظ کنیم و حدس بزنیم تداوم چنین لحظاتی برای مرد خوشایند نیست؛ همچنان که پاسخ نگرفتن برای زن خوشایند نبوده و این را در آمیزه‌ی خشم و غمش در تک‌گویی نهایی می‌بینیم. با تطبیق این صحنه با دانش لغت‌نامه‌ای‌مان تا الآن چند ویژگی از آن‌چه «غر» می‌نامیم بیرون کشیده‌ایم: پاسخ نگرفتن و تغییر ندیدن، پس تکراری آزارنده را آغاز کردن. ما سخن اعتراض‌آمیزی را «غر» می‌نامیم که بخشی از آزارندگی‌اش را مدیون تکرارشوندگی‌اش است.

کاری پی. سول[1]، پژوهشگر حوزه‌ی ارتباطات، غر زدن را به عنوان یک روش متقاعدسازی از نوع مداوم طبقه‌بندی می‌کند که در آن فرد برای اقناع مخاطب از عنصر تکرار و مداومت بهره می‌گیرد. متقاعدکننده می‌خواهد مخاطب را برای انجام کاری راضی کند یا او را از ادامه‌ی انجام آن بازدارد

1. Kari P. Soule

اما متقاعدشونده به این اقناع تن نمی‌دهد. از این‌رو متقاعدکننده به تلاشش ادامه می‌دهد. این تکرار لزوماً به شکل اولیه ادامه نمی‌یابد. او ممکن است از اشکال گوناگون بازنمایی پیام اولیه یا نشانه‌های فرازبانی استفاده کند.(۲) اما با کمی هوشمندی متوجه می‌شویم که همان خواسته‌ی قدیمی است که لباس مبدل به تن کرده است. در سناریوِ میز شام زن ابتدا مرد را آشکارا دعوت به صرف غذا می‌کند. وقتی زن با امتناع چندباره‌ی مرد روبه‌رو می‌شود، ممکن است این‌بار به شکل اغراق‌آمیزی با وسایل روی میز سروصدا ایجاد کند. «تق... تق...» زن بشقاب را روی میز و قاشق را روی بشقاب می‌کوباند و درخواست‌های شفاهی خود را متوقف و پیام را جور دیگری مخابره می‌کند: «نمی‌شنوی؟ این صدای یک میز آماده برای صرف شام است.» دست‌آخر شاید زن از یک جمله‌ی به‌ظاهر معکوس استفاده کند و مشغول جمع کردن میز شام شود: «اصلاً لازم نیست بیایی.» و بعد قابلمه را توی یخچال جا دهد. این پیامِ ظاهراً پس‌زننده ادامه‌ی همان خواسته‌ی قبلی است: «من می‌خواهم حالا این‌جا باشی، نه بعداً.»

دیانا باکسر[1] زبان‌شناس، با تحلیل داده‌های یک مجموعه از گفت‌وگوهای خانوادگی، الگوهای نحوی و معنایی‌ای برای تغییر شکل این درخواست‌ها پیدا کرده است. او به این نتیجه رسیده که درخواست‌های صریح اولیه در میان افراد با صمیمیت بیش‌تر، مثلاً زوجی که مدت‌هاست با هم زندگی می‌کنند، بیش‌تر رواج دارد. اما در روابط کم‌تر پا گرفته، مثلاً رابطه‌ی دو نامزد که دوره‌ی ماه‌عسل را سپری می‌کنند، ممکن است درخواست‌ها در قالب «سؤال» پنهان شوند. حرکات بعدی، به منظور یادآوری و اطمینان

1. Diana Boxer

از شنیده شدن، کماکان می‌توانند پرسشگرانه باشند اما در تکرارهای بعدی تعجب از سر خشم جای خود را به علامت‌های سؤال می‌دهد. کنش نهایی اوج رویداد آزاردهنده است؛ نقطه‌ای که تکرار درخواست، بسته به نوع روابط، می‌تواند تهدیدکننده یا سرزنش‌آمیز باشد.(۳)

برای ساده شدن موضوع بیایید مهره‌های بازی «غرغر کردن» را به ترتیب توالی، همچون دستورالعمل یک بازی، کنار هم بچینیم:

۱. «الف» به «ب» پیامی مخابره می‌کند؛ پیامی که درخواستی برای برآورده کردن یک نیاز، یعنی دستور به انجام دادن یا ندادن یک عمل را در بطن خود دارد؛ «لطفاً این کار را برایم انجام بده» یا «با متوقف کردنش مرا خشنود کن». پس اولین حرکت مهره در این بازی یک درخواست است؛ درخواستی که می‌تواند به شکل صریح یا ضمنی بیان شود.

۲. «ب» از «الف» پیروی نمی‌کند. «الف» پس از مدتی وقفه متوجه عدم‌پیروی «ب» می‌شود. نیاز «الف» روی زمین می‌ماند.

۳. «الف» برای متقاعد کردن «ب» پیام را تکرار می‌کند تا تلاشی دوباره کرده باشد. در این مرحله درخواست به یک یادآوری تبدیل می‌شود.

۴. «ب» باز هم با ناسازگاری پاسخ می‌دهد و به موتور این چرخه سوخت می‌رساند. حالا با یک یادآوری تکرارشونده روبه‌روییم. تکراری که آزاردهنده است.(۴)

فردی که از متقاعدکننده پیروی نمی‌کند این امکان را دارد که عدم‌انطباق خود را با دو روش متفاوت اعلام کند. او می‌تواند به صورت کلامی ناسازگار باشد و آشکارا اعلام کند که قصد برآورده کردن نیاز درخواست‌کننده را ندارد.(۵) مرد پرده‌ی شام آخر هفته به‌سادگی می‌توانست اعلام کند: «میلی به خوردن این غذا، در این لحظه و با همسرش، ندارد.» اما او ناسازگاری رفتاری را انتخاب

کرد و قصد خود برای پاسخ ندادن به خواسته‌ی زن را شفاهی و آشکارا به کلام درنیاورد. ناسازگاری رفتاری می‌تواند یک توافق شفاهی برای پیروی، بدون قصد انجام آن یا حداقل انجام آن با تأخیر و کم‌وکاست، باشد. «می‌آیم... باشد.» اما ما فیلم را با هم دیده‌ایم. او واقعاً نمی‌آید.

اما اگر در تکرارهای پایانی خشم درخواست‌کننده بیش از این‌ها بالا می‌گرفت، چه؟ اگر در سکانس بعدی زن را در حال جمع کردن یک چمدان می‌دیدیم؟ یا این‌بار بیرون از قاب می‌ایستادیم و صدای شکستن بشقاب و احتمالاً یک درگیری فیزیکی را می‌شنیدیم؟

به‌سختی می‌شود دعوایی را که به خشونت کشیده شده تنها یک غر در نظر گرفت. پس ویژگی دیگر آن‌چه غر زدن می‌نامیم حدود خشونت است؛ اعتراض با خشونت محدود!

احتمالاً در خاطرمان داستان‌های دیگری داشته باشیم که شروعی آرام دارند اما همچون سناریوِ ما پیش نرفته‌اند و در آن‌ها دعوا بالا گرفته و رفتارهای تهاجمی و حمله انجام شده است. چه چیزی سناریوِ یک حمله‌ی بی‌پرده را به یک غرغر کلامی بدل کرده است؟

پی. سول محدودیت خشونت در پرده‌ی شام آخر هفته را با ظرافت پاسخ‌های مرد این داستان مرتبط می‌داند. مرد در پاسخ منفی دادن به درخواست زن صراحت ندارد. او آن‌قدر باسیاست بوده که ناسازگاری کلامی و آشکار را انتخاب نکند. مرد وعده‌ی آینده می‌دهد. «می‌آیم... باشد.» حتی اگر قصد رفتن نداشته باشد. نرمی این پاسخ ستیزه‌جویی‌های آشکارتر را برای زن دشوار می‌کند.

پی. سول فهم این داستان را با انجام پژوهشی در میان صدها زن و مرد دنبال کرده است. شرکت‌کنندگان پژوهش او این فرض را تأیید کرده‌اند

که غر زدن عمدتاً تکرارشونده است تا تهاجمی. همچنین آن‌ها تأیید کرده‌اند که رایج‌ترین رویکردی که رفتار اعتراض‌آمیز غر زدن را در آن‌ها بیدار می‌کند عدم‌انطباق رفتاری است.

کسی که از او درخواستی شده است، در کلام و در ظاهر، پذیرفته که نیاز درخواست‌کننده را پاسخ خواهد داد. پس درخواست‌کننده‌ی رئوف ممکن است قانع شود که این مخاطب مستحق پاسخی تهاجمی نیست یا با یک حساب سرانگشتی این‌طور برآورد کند که پاسخی آشکارا تهاجمی به عدم‌انطباقی که آشکارا بر سرش هوار نشده تنها اوضاع را خراب‌تر می‌کند. پس او چاره را نه در شدت دادن به برخوردهای قهری که در تکرار پیام می‌بیند. بدین طریق غر زدن می‌تواند راهی برای اجتناب از پرخاشگری و خشونت در رابطه باشد!

در سناریوِ میز شام دیدیم که زن، برخلاف همیشه، سرویس غذاخوری مهمانی‌های رسمی‌اش را بیرون کشیده و مرد را برای شام صدا می‌زند. بیایید دوباره تخیل‌مان را به کار بگیریم و مثل یک کارآگاه به دنبال سرنخ‌ها بگردیم. آیا آن روز یک روز مهم و ویژه برای زن است؟ آیا زن و مرد قراروماداری با هم داشته‌اند که مرد آن را پشت گوش انداخته است؟ این را هم می‌دانیم که هر زنی به‌تنهایی هم می‌تواند شامش را میل کند؛ آن هم شامی که خودش تدارک دیده. پس حضور مرد برای او مهم است و نه شام! در این سناریو زن از کسی ناراضی است که به او اهمیت می‌دهد. تکرار آزارنده‌ای که زن آغاز کرده می‌تواند در محبت او به مرد و رابطه‌شان با یکدیگر ریشه داشته باشد.

در پژوهش پی. سول برخی شرکت‌کنندگان بر این باور بودند که غر زدن نوعی رفتار مراقبتی است و فرد فقط به کسی غر می‌زند که به او اهمیت می‌دهد. شرکت‌کنندگان متأهل این‌طور توصیف کرده‌اند که غرهای آن‌ها ناشی از عشق و نگرانی برای رفاه همسران‌شان است. برخی شرکت‌کنندگان

معترف بودند که بخشی از موقعیت‌های قهری و غرهایی که در طول روز تکرار می‌کنند اغلب مربوط به نگرانی برای سلامتی همسرشان است؛ از جمله یادآوری مصرف داروها، رفتن به پزشک، ترک سیگار یا تشویق به شروع ورزش.(۶)

باکسر نیز مصاحبه‌ای را که با یک مشاور ترتیب داده این‌طور گزارش می‌کند: طبق تجربیاتم دریافته‌ام که اگر قرار باشد برای شخصی که به او غر می‌زنند اتفاقی بیفتد، غرزننده حاضر است هر کاری برای شریک ناسازگارش انجام دهد.(۷) ممکن است برای داشتن دوباره‌اش به او اجازه دهد هربار با تأخیر سر میز شام حاضر شود، زباله‌ها را به‌موقع خالی نکند و همه‌ی دمپایی‌توالت‌های دنیا را خیس به حال خود رها کند.

باکسر یکی از نقاط تمایز غر زدن با سایر روش‌های ابراز نارضایتی را در همین مسئله می‌داند. غر زدن اغلب در یک رابطه‌ی نزدیک اتفاق می‌افتد.

۲

دستم نمی‌رسد جز به بلندای قامت تو
یا
چرا بیش از هر کسی به عزیزان‌مان غر می‌زنیم؟

چرا دست غرغروها فقط به نزدیکان‌شان می‌رسد و دور شانه‌ی آن‌ها حلقه می‌اندازد؟ بعید به نظر می‌رسد که غر زدن‌مان چندان به گوش غریبه‌ها هم برسد. اگر غریبه‌ای ما را آزار دهد، بسته به شدت آزار و اقتضائات فرهنگی ـ محیطی و تاب‌وتوان‌مان، ممکن است با صدای بلند اعتراض‌مان را به گوشش برسانیم، یا رسماً علیه او شکوائیه‌ای تنظیم کنیم. شاید هم ناراحتی‌مان از غریبه‌ها را توی خودمان بریزیم و وقتی سرریز کرد، بارِ غم‌مان را پهلوی فردی نزدیک و امن باز کنیم و سینه سبک کنیم. غر زدن شکلی ویژه از پیام اعتراض‌آمیز است که کم‌تر فرصت پیدا می‌کند به یک غریبه نزدیک شود؛ شکلی که برای اطرافیان هم چندان موجه به نظر نمی‌رسد. ما برای ایجاد ارتباط به چهره‌ی مثبت و موجه‌مان نیاز داریم و شاید پاسخ در پس همین چهره‌ی آبرومندی است که هیچ خوش ندارد در انظار عمومی نامعقول و ناموجه جلوه کند.

اگر با چهره‌ی معقول و پذیرفتنی خود ارتباطاتی شکل داده باشیم و حالا آن‌قدری به طرف مقابل‌مان نزدیک شده باشیم که بتوانیم، از پشتِ

این چهره، خود آسیب‌پذیرمان را هم برملا کنیم و خاطرجمع باشیم که با وجود آن هم دوست داشته می‌شویم و این ارتباط به این آسانی‌ها سست نمی‌شود، ممکن است بتوانیم صحنه‌ی بازی را کمی تغییر دهیم. با کسر با اتکا به این استدلال و به مدد دیگر پژوهش‌های این حوزه مدعی می‌شود که غر زدن اغلب جایی مجال بروز پیدا می‌کند که رابطه‌ای از پیش شکل گرفته باشد و درعین‌حال این رابطه به‌قدری قوام یافته باشد که به‌سادگی شکستنی و قابل‌جایگزینی نباشد. چنین رابطه‌ای ممکن است خیال طرفین را برای اهمال‌کاری و پا روی پا انداختن آسوده‌تر کند. از طرفی هیچ دور از ذهن نیست که در یک رابطه‌ی نزدیک بیش‌ترین توقع را برای دیده شدن نیازها و برآورده کردن خواسته‌های‌مان داشته باشیم. برای مایی که دیگر می‌دانیم یک خواسته یا نیاز پشت غرهای‌مان پنهان شده سخت نیست که دریابیم چنین مختصاتی از توقع، و نزدیکی جایگزین‌نشدنی، می‌تواند زمین حاصل‌خیزی برای غر زدن فراهم سازد. در چنین رابطه‌ی نزدیکی درخواست‌کننده می‌تواند خود را برای تحقق خواسته‌هایش محق بداند و شخص موردِدرخواست که جای پای محکمی دارد، با مقداری تعویق خواسته‌های ریزودرشت طرف مقابل، چندان جایگاهش را متزلزل نخواهد دید. در این بازی پینگ‌پنگی وقتی دوباره توپ به زمین درخواست‌کننده می‌رسد، او نیز با تکیه بر به‌سادگی جایگزین نشدن رابطه، بیم کم‌تری از طرد شدن حاصل از تکرارهای آزارنده‌اش دارد.

چنین خاطرجمعی‌ای در یک رابطه‌ی دورتر، مثلاً در یک رابطه‌ی کاری، چندان شدنی نیست. در چنین رابطه‌ای وقتی مافوق‌تان وظیفه‌ای را به شما می‌سپرد، اگر بنا به یادآوری‌های مکرر باشد احتمالاً نتیجه اخراج است. و اگر شمای کارمند غرهای زیادی از محل کار دارید شاید جایگزین کردنِ

شما برای سازمان یا، در حالت خوش‌بینانه، پیدا کردن کاری جایگزین برای خودتان چندان دور از دسترس نباشد.

درست است که غر زدن در روابط عاطفی و نزدیک نیز عموماً هیچ عاقبت خوشی ندارد و مخدوش‌کننده و کدرکننده است، اما رابطه‌ی عمیق عاطفی یا خانوادگی همچون روابط موجود در یک سازمان نیست که با دسترسی به آگهی‌های کاریابی بتوانیم مشخصات‌مان را در آن‌ها بارگذاری کنیم و به‌راحتی دنبال خانواده و یاری دیگر بگردیم! ما به‌سختی می‌توانیم اعضای خانواده و نزدیکان‌مان را اخراج کنیم. اخراج فرزندان تقریباً ناشدنی است و اخراج یار زندگی‌مان، به‌ویژه در یک رابطه‌ی رسمی و درازمدت، ممکن است تبعات یا دردی داشته باشد که شاید بلند شدن از آن کار ساده‌ای نباشد. چنان‌چه پیش‌تر دیدیم باکسر، با تحلیل داده‌های گفت‌وگوهای خانوادگی، الگوهای نحوی و معنایی متفاوتی برای روابط زوجی باقدمت و روابط عاطفی تازه‌پاگرفته‌ای همچون رابطه‌ی دو نامزد یافته بود. در روابط قدیمی صراحت بیش‌تری در درخواست‌ها وجود داشت و در روابط نویافته انگار رودربایستی نشسته بود و درخواست‌ها را به شکل ضمنی لفاف‌پیچ می‌کرد.

همچنین باکسر در یکی از مصاحبه‌های قوم‌نگارانه‌اش این پاسخ را از یکی از شرکت‌کنندگان دریافت کرد که او در خانواده بیش‌تر غر می‌زند تا با دوستانش، چون می‌خواهد دوستانش دوست او باقی بمانند. انگار ما طرد شدن از دوستان را محتمل‌تر از طرد شدن از خانواده می‌دانیم و مطمئن‌ایم که همیشه عضوی از خانواده باقی خواهیم ماند!

حالا اگر چند قدم جلو بیاییم و فاصله با دوستان‌مان را این اندازه کاهش دهیم که صحنه‌ای شبیه به یک عرصه‌ی خانوادگی ترتیب داده باشیم، مثلاً اسباب زندگی چند هم‌اتاقی در خوابگاه یک دانشگاه دولتی یا یک خانه‌ی

دانشجویی را با هم بچینیم، می‌بینیم که آن‌ها هم سر جای دمپایی، ساعت خاموشی، خروج زباله‌ها، رفت‌وآمد مهمانان و هر چیز کوچک دیگری چنان اختلافات تکراری‌ای پیدا می‌کنند که به کسالت‌باری یک سناریوِ خانوادگی است. هر جا سقفی باشد که زیرش آدم‌هایی زندگی می‌کنند احتمال وقوع غر زدن بسیار زیاد به نظر می‌رسد.

اما تجمع غرها در روابط نزدیک تنها به دلیل آسودگی و خاطرجمعی از اخراج و طرد نشدن نیست. انگار غر زدن دو دوست و دو آدم درگیر در یک رابطه‌ی عاطفی ملغمه‌ای از خاطرجمعی و بیم از دست دادن و حفظ رابطه با طرف مقابل است. در نظر داشته باشید که غر زدن چه‌طور خود را لای ملایمت‌های گفتاری می‌پیچید تا حقیقتاً دعوا پا نگیرد و خشونتی آشکار را به نمایش نگذاریم. در این بازی ما قصد آزار دادن جدی عزیزان‌مان را نداریم و اغلب می‌خواهیم بیش از غریبه‌ها از آن‌ها مراقبت کنیم. درعین‌حال این نزدیکی فرصت و بستری مناسب برای آسیب دیدن و آسیب زدن برای‌مان فراهم می‌کند. شاید در این مورد فرهنگ و محیط نقش پررنگی برای قانع کردن ما بازی کنند که تا چه میزان مراقبت از غریبه‌ها برای حفظ وجهه‌ی مثبت‌مان کافی است.

از طرفی دیگر می‌دانیم که «تکرار» عنصر کلیدی اعتراضی است که به شکل غر زدن بیان می‌شود. پس لازمه‌ی فراهم کردن بستری که غر زدن در آن اتفاق می‌افتد فرصتی برای تکرار ناملایمات و مجالی برای پافشاری روی خواسته‌هاست. غریبه‌ای که با انجام عملی آزارنده از کنارمان عبور می‌کند اغلب نه فرصت تکرار رفتار آزاردهنده‌اش را پیدا می‌کند، نه آن‌قدری در زندگی ما حضور دارد که خواسته‌ی ما چندباره به گوشش برسد.

با در نظر گرفتن همه‌ی این متغیرها ممکن است در حافظه‌مان افرادی را

سراغ داشته باشیم که مدام در حال غر زدن‌اند و چند نفری را هم سراغ داشته باشیم که هیچ به چشم‌مان نیامده که دهان‌شان به غرغر کردن باز شده باشد. با مشاهده‌ی آن‌ها شاید شتاب‌زده بخواهیم تندیس برنزی در مدح‌شان عَلم کنیم تا الگویی برای غرغروها، که لابد چنین شخصیتی را از بدذاتی خود دارند، ساخته باشیم. اما بسیاری از پژوهش‌های این حوزه ما را دعوت می‌کنند تا از مواضع ذات‌گرایانه[۱] و نسبت دادن غرغر کردن به شخصیت افراد فاصله بگیریم و به خاطر داشته باشیم که غر زدن محصول میدانی از روابط[۲] است. افراد گوناگون، در موقعیت‌های متفاوت، می‌توانند تبدیل به یک غرغرو شوند و این مسئله به شخصیت آن‌ها مربوط نیست، بلکه غالباً نتیجه‌ی یک موقعیت است. اگر غر زدن را در تعامل با اعمال مخاطب غرها در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم که غر زدن می‌تواند از افراد متفاوت در موقعیت‌های متفاوت سر بزند. غر زدن، در یک بستر آماده برای غر، می‌تواند تبدیل به فرهنگی سازمانی شود و همچون ویروسی مسری به دیگران بپیچد!(۱)

باکسر، در کنار متغیرهایی چون نزدیکی و صمیمت، موقعیت اجتماعی و قدرتِ در دستان مهره‌های بازی را مؤلفه‌های مهم ساخت یک سناریوِ غرغر می‌داند.

۱. دیدگاهی که باور دارد ویژگی‌های ما ذاتی است و با آن‌ها به دنیا آمده‌ایم. این دیدگاه در مقابلِ این باور قرار می‌گیرد که چنین ویژگی‌هایی را در بستر و زمینه‌ای مشخص اکتساب کرده‌ایم.

۲. شبکه‌ی نامرئی‌ای از روابط و قوانین نانوشته‌ای که در هر موقعیتی، مثلاً در خانواده یا محل کار، وجود دارد و به رفتارهای ما شکل می‌دهد. این عبارت برگرفته از آرای میشل فوکو است. در اندیشه‌ی او شبکه‌ی نامرئی قدرت نه در دست یک فرد خاص بلکه به‌نوعی بین همه‌ی افراد در جریان است.

۳

چینش مهره‌های بازی
یا
نقش جنسیت و روابط قدرت در زمین بازیِ غر

چیدمـان را تغییر دهیـم و دکور یـک کار کارمنـدی را روی صحنه ببریم. کامپیوترها را روی میز بچینیم و، ضمن تشکر، از بازیگرمان بخواهیم به جای پیژامه‌ی چهارخانه‌ی سناریوِ صحنه‌ی خانوادگی، کت‌وشلوارش را بپوشد و روی صحنه بیاید.

متأسفانه نتوانستیم بازیگر درخوری برای نقش مدیریت پیدا کنیم اما بازیگر این سکانس کارمند مقبولی است.

مدیر فرضی ممکن است در یک جلسه‌ی حضوری فرضی شرح وظایف پیشِ رو را همراه با زمان‌بندی پروژه ارائه کرده باشد. او ممکن است، محض خاطرجمع‌تر شدن، تاریخ نهایی تحویل پروژه‌ها را روی یکی از همین ابزارها و تقویم‌های آنلاین با همکارانش به اشتراک گذاشته باشد. مدیر هرازگاهی شرح پیشرفت پروژه را با آن‌ها چک می‌کند و ممکن است با نزدیک شدن به زمان تحویل یک یادآوری چاشـنی کار کند. اما چندبار یادآوری و تکرار؟ و اگر کار خوب پیش نرفت، چه؟

داوسون[1] و رولوف[2]، به نقل از پژوهش لئوناردی[3] و همکارانش، میزان یادآوری وظایف را به قدرت شخص یادآوری‌کننده در هر موقعیتی وابسته می‌دانند. مدیران رده‌بالا از یادآوری‌های چندباره بی‌نیازند.(۱) به‌هرحال آن‌ها آن‌قدری قدرت دارند که بتوانند کارمند چموشی را که وظایفش را به‌درستی انجام نمی‌دهد مهار کنند. و کارمند می‌داند چه کسی را باید راضی نگه دارد و با چه کسی می‌تواند چانه بزند؛ او می‌داند که مدیر میانی عموماً بی‌قدرت‌تر از مدیران رده‌بالاست.

باکسر در مقاله‌اش نقل منشی یکی از شرکت‌کنندگان پژوهشش را به میان می‌آورد.(۲) با تأسف احتمالاً همه‌مان می‌دانیم که در محیط سلسله‌مراتبی منشی چندان قدرت سازمانی‌ای در اختیار ندارد. پس تعجبی ندارد که حرف او خیلی خوانده نشود و برای انجام فرامین و درخواست‌های سازمانی‌اش مجبور به یادآوری‌های چندباره باشد. بنابراین او روشی را برمی‌گزیند که حالا برای ما آشناست: نوعی متقاعدسازی مداوم، تکرار و تکرار و سرانجام شکلی از کلام آزارنده که غرغر می‌نامیمش.

مدیر بالادستی غرغرهای منشی را آزارنده توصیف می‌کند، با این‌حال تصمیم ندارد او را اخراج کند زیرا در محیط کار هنوز به او احتیاج دارند!

باکسر نکته‌ای کلیدی از خلال این ماجرا بیرون می‌کشد: منشی این دفتر، در سلسله‌مراتب اجتماعی، بر جایگاه دارای قدرت تکیه نزده اما همچنان دارای نوعی قدرت است! فردی که قدرتی نامتزلزل دارد تنها لازم است درخواست را صادر کند تا انجام شود، اما منشی تنها قدرتی نسبی دارد که از به‌سادگی جایگزین نشدن او تغذیه می‌کند.

1. Kari P. Dawson 2. Michael E. Roloff 3. P. M. Leonardi

حالا دیگر چراغ‌ها را خاموش و وسایل‌مان را جمع کنیم، ساعت کار اداری را به پایان ببریم و همین سناریو را در صحنه‌ای خانگی تکرار کنیم.

به خاطر داریم که در سناریوِ میز شام آخر هفته زن چندبار درخواستش را تکرار کرد و مرد، علی‌رغم تأیید کلامی خواسته‌ی زن، مجری اوامر او نشد. آیا زن در این خانواده و این سناریو، همچون منشی اداره، قدرتی واقعی برای اجرای اوامرش ندارد؟

بیایید مثل یک بازی کامپیوتری، در ژانر بازی‌های شبیه‌ساز زندگی، یک دکمه بزنیم و چند بچه به سناریوِ زندگی این خانواده اضافه کنیم. در این لحظه پسر خانواده مشغول بازی با یک‌جور کنسول بازی است. دختر در اتاقش دراز کشیده و مشغول انجام کاری با تلفن همراهش است؛ برای رعایت حریم خصوصی سرمان را در گوشی‌اش نمی‌بریم و دقیقاً نمی‌دانیم مشغول چه کاری است. از تکاپوی زن خانه و حجم قابلمه‌هایی که روی گاز قُل می‌خورند می‌توانیم حدس بزنیم برای شام مهمان دارند. زن بچه‌ها را صدا می‌زند و از آن‌ها می‌خواهد تا وسایلی را که در اتاق پخش کرده‌اند جمع‌آوری کنند. سناریوِ میز شام والدین این‌بار به شکل دیگری تکرار می‌شود. در آغاز فرزندان، نه با رضایتی از ته دل اما به صورت کلامی، تأیید می‌کنند که درخواست مادر را اجرا خواهند کرد. پس از مدتی زن با واقعیت عدم‌هم‌خوانی رفتاری و کلامی بچه‌ها مواجه می‌شود. او دوباره و چندباره خواسته‌اش را تکرار می‌کند و حالا می‌دانیم که این تکرار به اشکال گوناگونی صورت می‌گیرد. پدر خود را وارد بازی می‌کند و دستور می‌دهد خواسته‌ی مادر انجام شود. فرزندان خواسته‌ی مادر را به‌سرعت انجام می‌دهند.

با خواسته‌ی مادر مثل یک وظیفه‌ی دارای فوریت از جانب مقامات بالادستی سازمان برخورد نشد. خواسته این‌دست و آن‌دست شد و بچه‌ها